

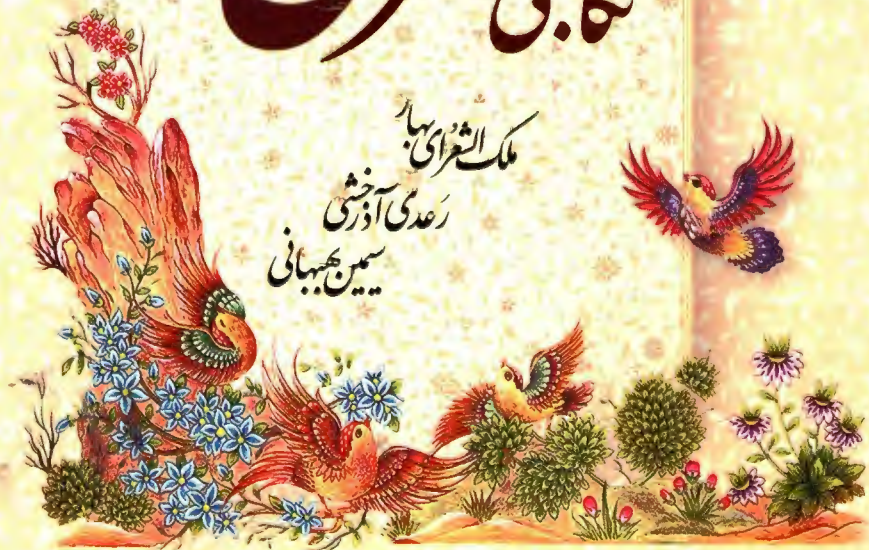


پرو فضل الله



# شعری مع کتابی

ملک الشعراء  
رعدی آذرخشی  
سیمین بهبانی



A look at

# Contemporary Traditional Poetry

Malek al-Shoara Bahar  
Ra'di Azarakhshi  
Simin Behbahani

by:  
Fazlollah Reza  
2014

ISBN: 964-423-929-6

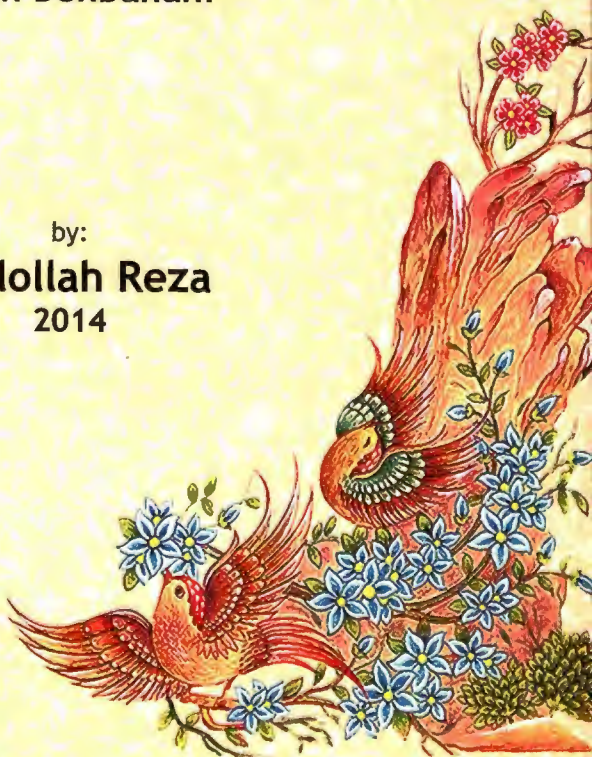


9 789644 239296

تولید و نشر: انتشارات اطلاعات  
شماره پستی: ۱۳۹۴۵۲۱۱  
تلفن: ۳۹۱۳۳۵۵-۶  
پخش و فروش: ۳۹۱۳۳۳۳



انتشارات اطلاعات  
Ettela'at Publication





# نگاهی به شعر سنتی معاصر

ملک الشعراء بهار رعدی آذرخشی سیمین بهبانی

گلچینی از شعر سنتی معاصر

پروفسور فضل الله رضا



انتشارات اطلاعات  
تهران - ۱۳۹۳

سرشناسه: رضا، فضل الله، ۱۲۹۶ -  
 عنوان و نام پدیدآور: نگاهی به شعر سنتی معاصر: ملک الشعرای بهار، رعدی آذر خشی، سیمین بهبهانی / فضل الله رضا  
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۳  
 مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.: مصور  
 شابک: 978-964-423-929-8  
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
 یادداشت: نمایه  
 موضوع: بهار، محمد تقی، ۱۲۶۵-۱۳۳۰ - نقد و تفسیر  
 موضوع: رعدی آذر خشی، غلامعلی، ۱۲۸۸-۱۳۷۸ - نقد و تفسیر  
 موضوع: بهبهانی، سیمین، ۱۳۰۶ - ، نقد و تفسیر  
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد  
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸ن ۷۹۶۹/ PIR  
 رده بندی دیویی: ۸۱۶/۲۰۹  
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۴۳۷۵۳



#### انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱  
 تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶  
 تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۲۲  
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶  
 فروشگاه شماره (۹): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

#### نگاهی به شعر سنتی معاصر

نوشته پروفسور فضل الله رضا

صفحه آرا: رحیم رمضانی  
 طراح جلد: رضا کجی  
 حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۳  
 قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان  
 شمارگان: ۱۰۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۹۲۹-۸ ISBN: 978-964-423-929-8

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

## فهرست

|                                                          |    |
|----------------------------------------------------------|----|
| پیشگفتار و سپاس .....                                    | ۱۱ |
| دفتر نخست: ملک الشعراء بهار                              |    |
| بخش نخست: یادى از بهار .....                             | ۱۷ |
| نامداران جهان در دوران انقلاب صنعتى و معاصر .....        | ۱۷ |
| مجملى از سالشمار زندگى ملك الشعراء بهار (بهره اول) ..... | ۲۰ |
| بهار در میان معاصران .....                               | ۲۲ |
| بهار و عصر جدید .....                                    | ۲۳ |
| گستره پهناور زبان فارسى .....                            | ۲۴ |
| چهره پدر از دید فرزندان .....                            | ۲۵ |
| از خاطرات پروانه بهار .....                              | ۲۶ |
| درون خانه .....                                          | ۲۸ |
| پروانه بهار در آمریکا .....                              | ۲۹ |
| بخش دوم: هم‌آوایی بهار و مسعود سعد .....                 | ۳۵ |
| پیشگفتار .....                                           | ۳۵ |
| ملك الشعراء بهار در نوجوانى .....                        | ۳۷ |

|    |                                                                    |
|----|--------------------------------------------------------------------|
| ۳۸ | ..... مسعود سعد سلمان                                              |
| ۴۲ | ..... مقایسهٔ دو شاعر                                              |
| ۴۴ | ..... قصیدهٔ بـث شکوی بهار                                         |
| ۴۶ | ..... قصیدهٔ بـث شکوی مسعود                                        |
| ۵۴ | ..... بازنگری بـث شکوی بهار                                        |
| ۵۷ | ..... نمونه‌هایی دیگر از هم‌آوایی بهار و مسعود                     |
| ۵۸ | ..... بـث شکوی مسعود: «در حصار نای»                                |
| ۶۰ | ..... بـث شکوی بهار: «سکوت شب»                                     |
| ۶۲ | ..... افتخار مسعود به نظم و نثر خود                                |
| ۶۷ | ..... قصیدهٔ انقلابی به پیروی از مسعود سعد                         |
| ۷۱ | ..... «یا مرگ یا تجدد» امروز هیچ خلق چو من نیست                    |
| ۷۳ | ..... قصیدهٔ مسعود سعد در پاسخ قصیدهٔ محمد خطیبی و «شکایت از دوست» |
| ۷۴ | ..... «آرمان شاعر» باران بهار در خزان بندم                         |
| ۷۷ | ..... بخش سوم / نگاهی به شعر بهار                                  |
| ۷۷ | ..... پیشگفتار                                                     |
| ۸۱ | ..... استعداد هنری - طبیعی بهار - تیزهوشی و بینش او                |
| ۸۳ | ..... قصیدهٔ «سرگذشت» شاعر                                         |
| ۸۶ | ..... از دویستی‌های بهار دربارهٔ تأثیر تعلیم و تربیت               |
| ۸۸ | ..... قصیدهٔ دماوند                                                |
| ۹۰ | ..... نگاهی به وطنیه‌ها                                            |
| ۹۱ | ..... قصیدهٔ «یا مرگ یا تجدد»                                      |
| ۹۲ | ..... قصیدهٔ «حب الوطن»                                            |
| ۹۵ | ..... مبالغه در مدیحه‌سرایی                                        |
| ۹۵ | ..... مبالغه در مدح رضاشاه                                         |
| ۹۶ | ..... بهار - نوروز گیلان و مازندران                                |
| ۹۷ | ..... قصاید بلند دیگر                                              |
| ۹۷ | ..... ضیمرانی در بن بید معلق جا گرفت                               |

## فهرست ۷

- ۹۸..... شب خرگه سیه زد و در وی بیارمید  
 ۹۹..... نوروز و اورمزد و مه فرودین رسید.....  
 ۱۰۳..... غم منخور ای دل که جهان را قرار نیست.....  
 ۱۰۴..... ای خوش آن ساعت که آید پیک جانان بی خبر.....  
 ۱۰۵..... دو چیز است شایسته نزدیک من (فتح دهلی).....  
 ۱۰۶..... فغان ز جغد جنگ و مرغوی او.....  
 ۱۰۸..... دوش در تیرگی عزلت جانفرسایی.....  
 ۱۱۰..... آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین.....  
 ۱۱۲..... دردا که دور کرد مرا چرخ بی امان.....  
 ۱۱۵..... قصیده «کیهان اعظم».....  
 ۱۱۶..... غزلیات بهار.....  
 ۱۱۷..... نصیحتی است اگر بشنوی زیان نکنی.....  
 ۱۱۸..... اصلاح آشیانه.....  
 ۱۱۹..... این نیز بگذرد.....  
 ۱۱۹..... قطعه «ضلال مبین».....  
 ۱۲۰..... بود آیا که دگر باره به شیراز رسم.....  
 ۱۲۱..... مجملی از سالشمار زندگی ملک الشعراء بهار (بهره دوم).....  
 ۱۲۷..... بخش چهارم / بهار و ترجمه به نظم فارسی.....  
 ۱۲۷..... ایران کشور دو زبانه.....  
 ۱۲۹..... هنر ترجمه به نظم.....  
 ۱۳۱..... کنگره فردوسی.....  
 ۱۳۲..... جان درینگ واتر.....  
 ۱۴۱..... فرشته عشق.....  
 ۱۴۳..... منابع.....

### دفتر دوم: رعدی آذر خشی

- ۱۴۷..... بخش پنجم / غزلها.....  
 ۱۴۹..... غزل «ناله نای».....

- ۱۵۰ ..... ۱. غزلی از سعدی
- ۱۵۰ ..... ۲. غزلی از حافظ
- ۱۵۲ ..... غزل «هنر بی هنری»
- ۱۵۴ ..... غزل «مژده وصل»
- ۱۵۶ ..... غزل «باغ بهشت»
- ۱۵۹ ..... «فاخته»، یک غزل سیاسی
- ۱۶۳ ..... کوتاه سخن
- ۱۶۴ ..... غزل «ملال»
- ۱۶۴ ..... غزل «گل و گلاب»
- ۱۶۵ ..... غزل «چرا؟»
- ۱۶۹ ..... بخش ششم / قصاید
- ۱۶۹ ..... رکود دانشی ایران پس از صفویه
- ۱۷۱ ..... مشعل علم خاموش و آتشکده‌های هنر نیم‌سوز
- ۱۷۲ ..... قصیده‌سرایی
- ۱۷۳ ..... قصیده «نگاه»
- ۱۷۵ ..... قصیده «آتش و خون»
- ۱۷۶ ..... قصیده «پیام»
- ۱۷۸ ..... قصیده «پرواز»
- ۱۷۸ ..... اشاره به بعضی از قصیده‌های دیگر رعدی
- ۱۷۹ ..... قصیده در رثای دهخدا
- ۱۷۹ ..... قصیده درباره‌ی امیرکبیر
- ۱۷۹ ..... قصیده‌های دیگر
- ۱۸۱ ..... بخش هفتم / مثنوی‌ها
- ۱۸۱ ..... حقیقات ما
- ۱۸۲ ..... مثنوی «دو روز در کویر»
- ۱۸۴ ..... زیبایی انسانی نمونه‌ای از جمال آفریدگار
- ۱۸۵ ..... مثنوی «یاد تبریز»

|     |                                              |
|-----|----------------------------------------------|
| ۱۸۶ | ..... مثنوی «غرور خودکامه»                   |
| ۱۸۷ | ..... مثنوی «بیم از بیدادگری»                |
| ۱۸۸ | ..... برکناری سفیر یونسکو                    |
| ۱۸۹ | ..... دوران سناتوری                          |
| ۱۹۱ | ..... از پیامدهای نافرمانی                   |
| ۱۹۴ | ..... نمونه‌ای از صحنه‌های عملی سرنوشت‌سازان |
| ۱۹۸ | ..... سلام رسمی نوروژی                       |
| ۲۰۰ | ..... آیین‌نامه شورای عالی فرهنگ و هنر       |
| ۲۰۲ | ..... پایان سخن                              |

#### دفتر سوم: سیمین بهیانی

|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۲۰۷ | ..... بخش هشتم / سخنوری دلیر و نوپرداز |
| ۲۰۸ | ..... شعر «مردی که یک پا ندارد»        |
| ۲۱۱ | ..... شعر «در لجه سرگردانی»            |
| ۲۱۳ | ..... در کارگاه                        |
| ۲۱۴ | ..... غزل «در کارگاه»                  |
| ۲۲۰ | ..... شعر «دیر بماندم»                 |
| ۲۲۲ | ..... شعر «بیزارم از جدال»             |
| ۲۲۶ | ..... غزلی از مولانا                   |
| ۲۲۸ | ..... جهانگیری بانوان در ملک سخن فارسی |
| ۲۲۹ | ..... حصار بلورین                      |
| ۲۲۹ | ..... برداشتی از غزل حصار بلورین       |
| ۲۳۱ | ..... غزلی از حافظ                     |
| ۲۳۲ | ..... برداشتی از غزل حافظ              |
| ۲۳۴ | ..... از نظرات سیمین بهیانی            |
| ۲۳۴ | ..... درباره غزل                       |
| ۲۳۴ | ..... درباره سایه                      |
| ۲۳۵ | ..... درباره اخوان                     |

|     |                         |
|-----|-------------------------|
| ۲۳۵ | درباره پروین اعتصامی    |
| ۲۳۵ | فرهنگ الهی و فرهنگ بومی |
| ۲۳۵ | درباره شعر سپهری        |
| ۲۳۶ | درباره فریدون مشیری     |
| ۲۳۶ | خاندان خلیلی            |

#### دفتر چهارم: گلچینی از شعر سستی معاصر

|     |                                         |
|-----|-----------------------------------------|
| ۲۴۳ | پیشگفتار                                |
| ۲۴۵ | سیداحمد ادیب پیشاوری                    |
| ۲۵۳ | ادیب الممالک فراهانی (میرزا صادق امیری) |
| ۲۶۱ | ایرج میرزا (جلال الممالک)               |
| ۲۶۳ | پروین اعتصامی                           |
| ۲۶۸ | حبیب خراسانی                            |
| ۲۷۰ | فریدون توللی                            |
| ۲۷۳ | مهدی حمیدی شیرازی                       |
| ۲۸۵ | هوشنگ ابتهاج (سایه)                     |
| ۲۸۷ | محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)          |
| ۲۹۲ | شهریار (سید محمد حسین بهجت تبریزی)      |
| ۲۹۴ | مهدی اخوان ثالث (م. امید)               |
| ۲۹۶ | فریدون مشیری                            |
| ۲۹۹ | حسن وثوق                                |
| ۳۰۲ | جلال الدین همایی                        |
| ۳۰۸ | حبیب یغمایی                             |
| ۳۳۱ | نمایه                                   |
| ۳۳۳ | اشخاص                                   |
| ۳۴۱ | جایها                                   |

حُسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد  
 این به نقش در آینه او لام افتاد  
 کر عشق نبود و غم عشق نبود  
 چندین سخن نغز که گفتی؟ که شنودی؟  
 (حافظ)  
 (شیخ اشراق)

## پیشگفتار و سپاس

این نوشتار برای آغاز آشنایی با شعر سنتی چند تن از شاعران معاصر فراهم شده است. در این زمینه، استادان ادب فارسی، گنجینه‌های گرانقدر و آراسته در دسترس گذاشته‌اند، که می‌تواند همگان را به بررسی گسترده‌تر راهنما باشد.

در سده‌های پیش در فرهنگ ما، گرایش به هنر کلامی و مدارج معنوی بیش از ستایش مادیات مطرح بود. اکنون نظام مادی غرب بر جهان چیره شده است. با این وصف، تار و پود هویت ملی ما پارسی‌زبانان جهان، با شعر بلند و اندیشه‌های والای معنوی، همچنان پیوند و همبستگی دارد:

گوهر مخزن اسرار همانست که بود      حقه‌ی مهربدان مهر و نشانست که بود  
 طبع و قلم این ناچیز، که سالیان دراز در کشورهای غربی، در کار پژوهش‌های علمی و فناوری بود، هیچگاه از تمایل به عشق و عرفان و آدمیت غافل نبوده است.  
 «از همین روزن گشاده به دود»، می‌توان شمیم اندیشه مولانا جلال‌الدین را درباره توجه به اطلاعات علمی<sup>۱</sup> فراگیر روزگار ما استشمام کرد، آنجا که می‌فرماید:

۱. اشاره به کتاب:

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جانش فزون  
جان ما از جان حیوان بیشتر از چه، زان رو کو فزون دارد خبر  
دفترهایی را که نگارنده قلم زده، گواه شوق ارادت و دلبستگی وی، به  
خدمت فرهنگی در قلمرو زبان پارسی است.

نوشته‌هایی که در روزگار تنهایی و غربت، بدور از جو فرهنگی و  
همصحبتی با صاحب‌نظران، تهیه می‌شود، ناگزیر دگرگونی‌هایی به همراه  
می‌آورد، بخشی از آنها را هنگام چاپ بهبود بخشیده‌ایم، ولی دریغ که با گذشت  
سال، افت دید و توانایی‌ها گاه بر روائی انتقال مفاهیم نیز چیره می‌شود:  
«عیسی دمی کجاست که احیای ماکند!»

\*\*\*

در سفر کوتاهی که در آذرماه ۱۳۹۲ به زادگاه خود داشتم، از مهمان‌نوازی پر  
ارج کانون مهندسین دانشکده فنی و استادان دانشگاه تهران برخوردار بودم.  
در همان ایام، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، این مهجور را به عضویت  
افتخاری فرهنگستان سرافراز کردند.  
سپاس فروتنانه تقدیم می‌دارد

فضل‌الله رضا

اتاوا، کانادا اسفند ۱۳۹۲

### سپاس از:

رضا گنجی‌زاده: چاپ و آراستگی کتاب مرهون کاردانی و حُسن سلیقه  
ایشان است.

دوستان دانشور: آصف فکرت، مهدی موسوی‌زارع، علی ورهرام و  
نصرت‌الله ضیائی بخشی از نوشته‌های مرا در رسانه‌ها نقد و تحلیل کرده‌اند.  
سردبیران: مؤسسه اطلاعات، گیلان‌ما، ایران‌شناسی، ایران‌نامه، فصلنامه  
ره‌آورد و ره‌آورد گیل

حروفچین و صفحه‌آرا: رحیم رمضانی

ویراستاران: محمود عباسی، وحید طلوعی، مژگان مهدوی، سعیده خردمند



## پیام نوروزی پروفیسور فضل الله رضا به جوانان دانشگاهی حضور در جهان نو، با بینش و اعتماد به نفس

هنگام نوروز ۱۳۹۳، چند تن از فرهیختگان خواستار شدند که سلام و پیام نوروزی به دانشجویان دانشگاه‌ها تقدیم شود. دوستان با تأکید مهرآمیز، یادآور شدند که این ناچیز از معدود معلمانی است که موهبت یافت که هشتاد نوروز دانشگاهی ایران را ناظر باشد و پیشرفت‌های فرهنگی کشور را در آن سال‌ها پیگیری کند، از این رو پیام مشفقانه وی سودمند خواهد بود.

\*\*\*

هشتاد سال از تأسیس نخستین دانشگاه در ایران می‌گذرد. از آن زمان ایران توفیق یافت که تحصیلات دانشگاهی جدید را در کشور نهادینه کند. چنانکه امروز دانشگاه‌های فراوان، خرد و کلان، در سراسر کشور به وجود آمده و از تجربیات دانشگاه‌مادر برخوردار بوده‌اند.

سپاه چند میلیونی جوانان دانشگاهی که پرچم هویت فرهنگی ملی خود را برافراشته نگاه‌دارند، سپاه نیرومندی است که می‌تواند با بینش و اعتماد به نفس، در جهان نو حضور تأثیرگذار داشته باشد. حضور سپاهی با استغنای فرهنگی والا، پاینده‌تر از تکیه بر صور سازمان‌های مادی بنیاد است:

تکیه‌گاهی نغزتر از علم و استغنا مجوی

هر که دارد علم و استغنا شه بی افسر است

\*\*\*

بنده سالیان دراز یکی دیگر از مواهب فرهنگ والای ایران را در حد توانایی محدود خود به کار بسته و از فیض آن برخوردار شده‌ام، اکنون آن را نیز با شما در میان می‌گذارم.

جهان امروز یک جهان کمی (عددی) است که به اصطلاح اهل علم می‌توان آن را شبیه به یک فضای (Metric Space) خواند. جهان کمی شباهت به بازارها دارد که خریداران، هر حالی و کاری و صفتی را به سلیقه خود با عددی (مثبت یا منفی) تعرفه می‌کنند. مجموع اعداد همطراز با تعامل هر کس، میزان سود یا زیان او را در بخشی از بازار زندگانی، به تقریب عرضه می‌دارد.

به زعم این ناچیز کیمیای گرانبهای بازار کمی زندگانی آدمی «قناعت» است. گستره «قناعت» دو کیفیت ممتاز فرهنگ ما را در بر می‌گیرد: درویشی و خرسندی.

درویشی به معنای فروتنی و گرایش به بی‌نیازی از طریق میانه‌روی و پرهیز از خودکامگی و غرور. خرسندی به مفهوم رضایت از گشایش‌های موجود و فراخ‌نگری، و پایداری در برابر دشواری‌ها و کاستی‌ها:

«خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای»

بنده، در ذهن خود، فارغ از کتاب لغت و درس مکتبی، این دو خصیصه را درونمایه مفهوم «گنج قناعت» می‌پندارد، که:

«دل شاه لرزه گیرد ز گدای بی‌نیازی»

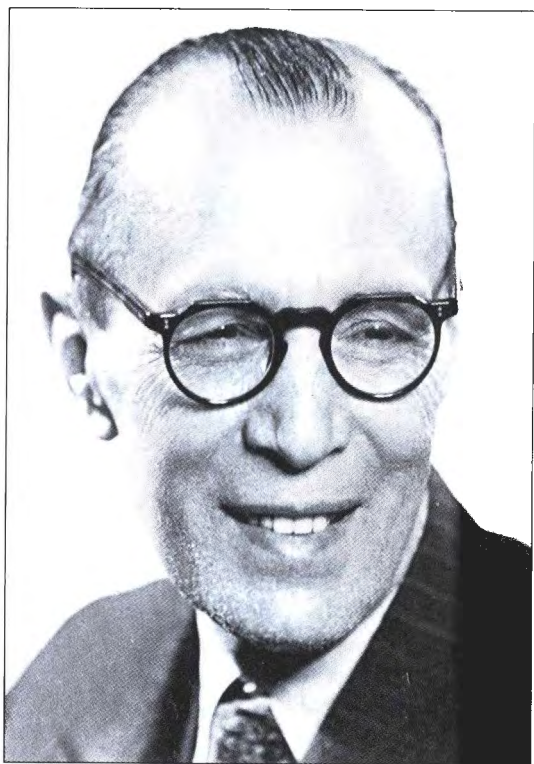
این پیام نوروزی، که از بیتی از بهار و حافظ الهام پذیرفته، امید است همگان را پسند افتد و به کار آید:

در این بازار اگر سود است، با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

فضل الله رضا

کانادا، اتاوا، فروردین ۱۳۹۳



دفتر اول

ملک الشعراء

قدرت شاهان ز تسلیم قفس این می‌شنیت

قصر سلطان امن را از جگر «دیو» می‌شنیت

گر دست بامی بناند قهر خیر می‌شنیت

در دست بامی بود زندان کم از خیر می‌شنیت

## بخش نخست

### یادی از بهار

#### نامداران جهان در دوران انقلاب صنعتی و معاصر

نگاه کوتاهی به تاریخ صد یا دویست سال گذشته نشان می دهد که در کنار جهانگیران و جنگاوران و کشتارها و درندگیهای آزمندان، بزرگانی هم در رده های دانش و هنر و خدمت به مردم در همان دورانها پدید آمده اند. عالمانی مانند ماکسول انگلیسی پدر نگرش موجهای مغناطیسی، ریاضیدان فیلسوف فرانسوی هانری پوانکاره، شاعر حکیم آلمانی گوته، مخترعانی مانند هنری فورد و توماس ادیسن آمریکایی، نویسندگانی مانند ارنست همینگوی آمریکایی و آزادگانی مانند مهاتما گاندی، مارتن لوتر کینگ و نلسن ماندلا.

در دو قرن گذشته که دانشهای نوین یاد و انقلاب صنعتی بازار مصرف اروپا و آمریکا و ژاپن را پر خریدار کرد، ما ایرانیان با علوم و صنایع غربی و نظام اجتماعی آن چندان آشنایی نداشتیم ناگزیر ما در این دوران نامدارانی در عرصه علوم ریاضی و طبیعی و مهندسی و پزشکی در سطح

جهانی به وجود نیاورده‌ایم.

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست

عندلییان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟

پیشرفت‌های شگفت‌انگیز علم و فناوری در صد سال گذشته، مقیاس ارزش‌گذاری ما را نسبت به تمدن چند هزار ساله و هویت ملی کشورها دگرگون کرده است. نام بسیاری از شاهان و امیران و جهانگیران قرنهای گذشته همراه با خدمات ابتدایی ایشان، در دفتر تاریخ بشر کمرنگ شده، ولی نامها و خدمات معنوی بزرگان آدمیت و جانبداران آزادی و صلح و صفا و علم و هنر و موسیقی و نقاشی درخشش بیشتری پیدا کرده است. اکنون در تاریخ شش هزار ساله و شناسنامه ملی قوم ایرانی نام بزرگانی مانند پیامبران و دانشمندان و هنرمندان و شاعران، جایگاه برتری به دست آورده است.

با تأسف بسیار باید گفت که از هیچ‌یک از بزرگان قدیم ما (بیوگرافی) حسب حال اطمینان‌بخشی بر جای نمانده است. حال آنکه محتوای کتابهای تعصب‌آمیز تاریخ را که زیر نفوذ قدرتمندان جهان تدوین شده‌اند همچنان در مدارس، در مغز نوجوانان می‌انبازند. هنوز روشن نیست که آدمی چه چیزها را باید بیاموزد و چه نقش‌ها را از ذهن به در کند!

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند

ما دل به جلوه که دهیم اختیار چیست؟

حافظ

در دوران ما که اشاعه اطلاعات و معارف در دسترس همگان است. اگر جوینده‌ای از سیاست روز و تعصبات ابتدایی جامعه برکنار بماند، شاید بتواند بزرگان حقیقی جهان را از گروه نام‌آوران پر سر و صدای رسانه‌ها جدا کند و تا اندازه‌ای قهرمان‌های حقیقی دوران‌ها را بشناسد.

در فهرست نامداران دویست سال گذشته ایران می‌توان اقلابست یا سی نفر را جای داد. نگارنده اگر بخواهد به سلیقه خود یکی از بزرگان این دوره ایران را جستجو کند نام شاهان و امیران و تصاحب‌کنندگان املاک فراوان را به کنار می‌گذارد. اما نام کسانی مانند امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، دکتر محمد مصدق، قوام السلطنه، محمدعلی فروغی، علی اکبر دهخدا، تقی‌زاده، بهار و جمالزاده را نمی‌توان به آسانی از فهرست به در کرد. در شناسنامه ملی این نامداران اگر هم کاستی‌هایی ناگزیر رخ داده باشد در برابر خدمات بزرگ ایشان ناچیز است.

به هر روی نگارنده بر مبنای ذوق خود ملک الشعراء بهار را یکی از بزرگان صاحب‌نام این دوران می‌پندارد و چون از محدودیت اطلاعات خود آگهی دست اول دارد، از به کار بردن صفات بزرگترین یا نامدارترین پرهیز می‌کند. همین قدر بهار را یکی از بزرگان نامدار دویست سال گذشته ایران می‌انگارد و به او ارج بسیار می‌گذارد.

ملک الشعراء بهار یک نمونه ممتاز از زندگانی شاعر و نویسنده نامدار و آزادیخواه و به‌طور کلی چهره‌ای از استعدادهای والای کشور ماست در دو قرن گذشته، بهار در درازای بیش از چهل سال نویسندگی و تلاش آزادیخواهی و چند دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و استادی دانشگاه و سرودن شعرها و نصیحت‌های وطنی و انقلابی عوالم گوناگون زندگانی در جهان سوم را از قهر و مهر تجربه کرد. شاعر بزرگ خراسان دشواریهای اقتصادی و حبس و تبعید را تحمل کرد. با شاه و وزیر و زورگویان درافتاد. بهار انعکاس همه رویدادهای زندگانی را در ذهن آفریننده خود پروراند و در قالب شعر سنتی شیوای فارسی در متن فرهنگ آبدیده ایران اسلامی به یادگار گذاشت.

بهار سهم بزرگی در گسترش زبان فارسی و آراستن هویت ملی ایران

در دوران معاصر دارد. او در زندگانی ما نسل بعدی‌ها نیز بسیار تأثیرگذار بود. در لفاف ادب با فروتنی عرض می‌کنم، که ارشاد این بزرگمرد خراسان از روزن شعر و ادب سنتی در سده چهاردهم شمسی بسی فراگیرتر و پربارتر از حاصل کوششی بود که بسیاری از تجددگرایان غرب‌نگر در طریق ترجمه آثار غربی به کار می‌بردند:

کاین جو داود است و آن دیگر صداست

### مجملی از سالشمار زندگی ملک الشعراء بهار (بهره اول)

محمدتقی بهار در آبان ۱۲۶۳ هجری شمسی برابر با ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هجری قمری در خانواده اهل فضل و ادب صبوری در محله شورآباد مشهد تولد یافت. پدر او معروف به ملک الشعراء صبوری بود که در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی وفات یافت. محمدتقی در ۱۹ سالگی با همان لقب پدرش به عنوان ملک الشعراء شناخته شد.

بهار از بیست سالگی وارد امور سیاسی شد و جزء مشروطه‌خواهان خراسان قرار گرفت، او در سال ۱۲۸۸ روزنامه نوبهار را در مشهد منتشر می‌کرد. روزنامه نوبهار در سال ۱۲۹۰ به دستور وزیر امور خارجه وقت وثوق‌الدوله توقیف شد. در همان سال بهار و نه نفر از اعضای کمیته حزب دموکرات ایران به تهران تبعید شدند و در میان راه دزدان بار و بنه آنها را به غارت بردند.

بهار در ۱۲۹۳ از طرف مردم کلات و سرخس و درگز به نمایندگی دوره سوم مجلس شورای ملی انتخاب شد و در ۱۲۹۶ نوبهار را در تهران منتشر کرد و در همان سال مادرش وفات یافت.

بهار مردی بسیار با استعداد و دانش‌پژوه بود ولی تحصیلات سنتی مکتبی نداشت. در سال ۱۲۷۹ در محضر ادیب نیشابوری (میرزا عبدالجواد)

حضور می‌یافت و در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ مدتی با جمعی از فضلاء ایران در محضر درس هرتسفلد دانشمند آلمانی برای فراگرفتن زبان پهلوی حاضر می‌شد.

بهار در سال ۱۳۰۰ از سوی مردم بجنورد به نمایندگی مجلس چهارم انتخاب شد و در سال ۱۳۰۲ از طرف مردم کاشمر به نمایندگی دوره پنجم و در سال ۱۳۰۵ از سوی مردم تهران به نمایندگی در مجلس ششم.

زندگانی دانشگاهی بهار از سال ۱۳۰۷ با تدریس در دارالمعلمین تهران آغاز شد و بعدها از کار سیاست کناره گرفت. در سال ۱۳۰۸ یک سال به زندان مجرد افتاد. در ۲۹ اسفند ۱۳۱۱ دوباره پنج ماه به زندان رفت و در سال ۱۳۱۲ از زندان آزاد و به اصفهان تبعید شد. در سال ۱۳۱۳ برای برگزاری جشن هزاره فردوسی با وساطت محمدعلی فروغی از محل تبعیدش از اصفهان به تهران فراخوانده شد. (رجوع شود به نوشته محمد گلبن، شماره ۵۵ بخارا، سال ۱۲۸۵)

۱۳۱۳ تدریس بار دیگر در دانشسرای عالی و در سال ۱۳۱۶ تدریس در دوره دکتری ادبیات دانشگاه تهران.

۱۳۲۴ در دوره زمامداری قوام السلطنه بهار چند ماهی عهده‌دار وزارت فرهنگ بود.

۱۳۲۶ برای معالجه سل از تهران به سوئیس رفت.

۱۳۲۸ بازگشت از سفر استعلاجی سوئیس.

بهار در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۰ برابر با ۲۱ آوریل ۱۹۵۱ در خانه خود در تهران بدرود زندگی گفت. بهار را در باغ آرامگاه ظهیرالدوله در شمیران به خاک سپردند.

## بهار در میان معاصران

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، بهار با استعداد و ذوق سرشاری که داشت بیشتر فراگرفته‌های دانشی خود را پیش خود آموخته بود. در سالشمار زندگی او بر سالهای دانش‌آموزی سنتی تأکید نشده است. همین‌قدر در شرح حالش می‌نویسند که، او اصول ادبیات را نزد پدر آموخته و پس از مرگ پدر آنگاه که ۱۸ سال بیشتر نداشت تحصیلات ادبی را نزد شیخ عبدالجواد نیشابوری و سایر فضلالی معاصر او دنبال کرد و مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات را در مدرسه نواب مشهد در خدمت اساتید فن تکمیل نمود. (مقدمه جلد اول دیوان بهار، تهران، چاپخانه فردوسی ۱۳۳۵)

در دوران کودکی و نوجوانی بهار، مدارس جدید در مشهد کمیاب بود. بزرگان هم عصر بهار، کسانی مانند بدیع الزمان فروزانفر و دکتر مهدی آذر نیز از محضر ادیب نیشابوری از ادبیات سنتی بهره‌مند می‌شدند. گمان دارم روح سرکش شاعر جوان خراسان چندان به دانش‌آموزی سنتی سرفروود نمی‌آورد. او جوانی شاعر و نویسنده و پژوهنده بود که به استقلال ذوقی خود دیوانهای شاعران و کتابهای ادبی را زیر و رو می‌کرد. ظاهراً اصول و مقدمات ادبیات فارسی و عربی را در زمان کوتاهی نزد استادان آموخته بود. در آشنایی او از نوجوانی با دیوانهای شعرای سنتی تردیدی نیست. برای نوابغ ذوق و استعداد سرشار می‌تواند جای دانش‌آموزی درازمدت را بگیرد.

بهار در میان شاعران معاصر خود، مانند ادیب پیشاوری، ادیب‌الممالک فراهانی، فرخی‌یزدی، پروین اعتصامی، ایرج میرزا، رشید یاسمی، سیداشرف، وحید دستگردی، میرزاده عشقی، عارف و... از نظر استعداد شاعری طبیعی و توانایی سرودن اشعار متنوع، ممتاز بود. در این

زمینه‌ها دیوان او از حجم و محتوا و رنگارنگی بر صدر می‌نشیند. دیوان بهار، اوضاع اجتماعی و سیاسی و جنبش‌های آزادیخواهی ایران را در آن زمان خوب تصویر می‌کند.

در قصیده‌سرایی شعر بهار با قصائد بلند سنایی و انوری و خاقانی و مسعود سعد سلمان پهلوی می‌زند. بعضی از قصائد بهار، مانند دماوندیه، و بخشی از سپید رود و سکوت شب و بٹ شکوی و هیجان روح، را از بهترین قصائد زبان فارسی دانسته‌اند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که شمیم آزادی دوران رسیدن به حکومت مشروطه تا چندین سال پس از آن، در جوّ ادبی ایران محسوس بود. شاعران معاصر بهار هر کدام به گونه‌ای در هنر کلامی نام‌آور بودند. استعداد طبیعی ایرج میرزا را در سرودن مثنوی‌های روان طنزآمیز، نادیده نمی‌توان گرفت.

طبع روان و ساده، ایرج میرزا به سبک سعدی و نظامی و جامی گرایش داشت که از سبک خراسانی بهار فاصله دارد. ایرج گاه استاد بهار را می‌ستاید و گاه‌گاه از او گلایه دارد:

ملک آن طعنه بر مهر و وفازن      به آیین محبت پشت پا زن  
ملک دارای آن حد فضائل      که تعدادش به من هم گشته مشکل  
ملک دارای آن مغز سیاسی      که می‌خندد به قانون اساسی

دیوان کامل ایرج میرزا، محبوب، ص ۹۱، ۱۳۶۵

### بهار و عصر جدید

بهار تا حدود یک ربع قرن پس از فوت ایرج می‌زیست. در این برهه از زمان تحولی در ایران پدید آمد. گشایش دانشگاه تهران، کنگره هزاره فردوسی، جنگ دوم جهانی ما را به دنیای غرب نزدیکتر کرد و بهار

توانست بافت عصر جدید را شناسایی کند. شعر بهار عوالم روانی عصر جدید را به سبک سنتی خراسانی خود تلفیق می‌کند. (شفیعی کدکنی، «شعر بهار»، بخارا، شماره ۵۵، ۱۳۸۵، ص ۱۴۷)

از تبعات عصر جدید، گریز از مظالم حکومت‌های دیکتاتوری و مستعمراتی و ستمگری‌های ارباب‌رعیتی و گرایش (لااقل صوری) به سوی آزادی اجتماعی (دمکراسی) است. در این دوران روشنفکران ایران از چگونگی زندگی و تمدن غربی‌ها آگاهی حضوری یافتند. پیشرفتهای نظام آموزشی و رسانه‌ها و مراوده، مردم کشور ما را خواستار ترمیم و تعدیل سنتهای کهن به سوی تمدن عصر جدید می‌کرد. نامدارانی مانند دهخدا و فروغی و تقی‌زاده و جمالزاده را می‌باید از پیشگامان ورود به عصر جدید شمرد. می‌توان گفت که بهار اطلاعات گسترده از عصر جدید را جذب کرده بود. او با اشراف کم‌نظیری که به ادب فارسی داشت، آن عوالم را در شعر متنوع فارسی جلوه‌گر می‌کرد.

### گستره پهنای زبان فارسی

در کتابهای تاریخی نوشته‌اند که روزی ملک‌شاه سلجوقی به وزیر دانشمند و کاردان خود اشاره کرده بود که می‌تواند فرمان دهد قلم و دوات وزارت را از پیش خواجه نظام‌الملک بگیرند. وزیر به شاه پاسخ درشت داده بود که تاج و تخت سلطان را قلم و دوات وزیر بر جای استوار داشته است. اگر این از کار بیفتد، آن بر جای نخواهد ماند.

این حکایت در دنیای پرشتاب انفورماتیک نیز تفسیرپذیر است. سلاحهای خانه‌برانداز در دست فرامانروایانی که جز درهم و دینار، دنیای مادی، شمیمی از گلگشت معانی نشنیده‌اند، مانند صاعقه آتش افروز است. مرزهای جغرافیایی را می‌توانند در دم دگرگون کنند. آبادیها را خراب و

بازرگانیها را ورشکست سازند. ابرقدرتها می توانند منشورهای بین المللی را که خودشان پرداخته و امضا کرده اند زیرپا بگذارند. دنیا دیای زر و زور است. اما زبان فارسی و فرهنگ ایرانی نیروی ستیزندگی و مقاومت دارد و آخرین سنگر دفاعی ما در مقابل جهان است. در دوران معاصر به شاعر خراسان این امتیاز تعلق می گیرد او از کسانی است که نظم و نثرش پشتوانه زبان فارسی است.

در روزگار ما گروهی از فرهیختگان توصیه و تأکید دارند که باید تا می توان از به کار گرفتن واژه های تازی پرهیز کرد و برابری مهبجور فارسی را زنده کرد و به کار برد. گروهی که بیشتر به سنتهای ملی باستانی علاقه مندند هرچه را که اندک بوی تفکر تازی از آن برخیزد ناپسند می شمردند. یک نوع عرق ملی ایشان را به عرب ستیزی و احیاناً اسلام ستیزی برمی انگیزد. غافل از آنکه گرایش به اسلام ستیزی هم پشتوانه شعر بلند عارفانه فارسی را کم اعتبار و ناستوار می کند.

بهار استاد سبک شناسی دانشگاه تهران و نویسنده نامدار زمان ما، دانشمندی میانه رو بود در نظم و نثر بهار، تعصب در جانشین کردن واژه های مهبجور به جای کلمات متداول تازی دیده نمی شود. بهار مانند فروغی و دهخدا و تقی زاده و جمالزاده و یا دیگران با زبان فارسی فردوسی و مولانا و سعدی و حافظ به میدان می آید:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم      از ما به جز حکایت مهر و وفا پرس  
حافظ

### چهره پدر از دید فرزندان

نشانهایی از رفتار طبیعی شاعر را می توان از گزارش فرزندان به تصور آورد. شادروان دکتر مهرداد بهار می نویسد:

«پدرم مردی بلندبالا و لاغر و عصبی بود... او انسان عمیقاً شادی نبود... حوصله‌ما بچه‌ها را نداشت. گاهی به لطافت بهار بود. او طبیعت را عاشقانه، با نگاهش، با دستش، با همه وجودش لمس می‌کرد. او به گل و باغ سخت علاقه‌مند بود. شب‌بوها و گل سرخ‌ها گل‌های مورد علاقه‌اش بود... اما او از همه این زندگی و جهان پیرامون خود در رنج بود، به‌ویژه زندگی اجتماعی، تنگدستی او را عذاب می‌داد... جهان مادر ما در مسائل خانواده و فرزندان خلاصه می‌شد و جهان پدر، پهنه‌ای عظیم بود، انباشته از تلاطم‌های سیاسی و اجتماعی و نتایج مادی آنها، زندان، تبعید و فقر... مادر نمی‌توانست بار سنگین خانواده را در این دریای عظیم به ساحل برساند، پدر هم قادر به نوکری و ایجاد درآمد نبود. هنگامی هم که از سیاست دست کشید درآمدی مناسب وضع زندگی خود پیدا نکرد... هرگز به کار آزاد اقدام نکرد... دعوای با زن قابل تحمل‌تر از دعوا با طلبکاران بود!»

وقتی بهار را به اصفهان تبعید کردند، زندگی خانواده شاعر دشوارتر شد. در اصفهان بهار گاه برای مهرداد چهارساله قصه می‌گفت... دیوی به نام سیاه خان در ذهن مهرداد ستمگری رضاشاه را القا می‌کرد. بعد از بازگشت به تهران در دانشسرای عالی و آغاز به تألیف و چاپ کتابها وضع مالی خانوادگی بهار اندکی بهتر می‌شود. ولی در کشورهای آشفته و درهم برهم کمتر پیش می‌آید که اهل دانش به زندگی مرفه برسند. (خاطراتی از پدرم، مهرداد بهار، بخارا، شماره ۵۵، ۱۳۸۵)

### از خاطرات پروانه بهار

بانو پروانه بهار که همراه پدر نامدارش برای سفر استعلاجی به سوئیس رفته بود، شمه‌ای از شرح حال پدر و خانواده‌اش را در کتاب مرغ سحر ثبت کرده است. او در جای جای کتاب یادآور می‌شود که شاعر بزرگ

خراسان به گل و گیاه و طبیعت دلبستگی زیاد داشت، این همان خصیصه است که این نگارنده در کتاب نقدها را بود آیا که عیاری گیرند بر آن انگشت نهاده که شعر ماندگار از ذهن شاعری بیرون می آید که با طبیعت و زیباییهای آن مانوس باشد. «در مرغ سحر اشاره به این الفت ملک الشعرا چشمگیر است»

«پنجره اطاق پدر روی باغ باز می شد... گلهای نیلوفر به رنگهای مختلف... باغهای گل سرخ که خودش آنها را پیوند زده بود و عاشقانه از آنها مواظبت می کرد... باغچه های گل شب بو که او سخت آنها را دوست می داشت... اطراف باغ را شمشادهاى بلند احاطه کرده بود...»

پس عجب نیست اگر بهار در آغاز «اقتراح فتح دهلی» که نخست در مجله آینده منتشر شد، به وجه طبیعی در تغزل بگوید:

فرو ریزد اردیبهشتی نسیم      به باغ و به راغ و به دشت و دمن  
به باغ و به راغ، آستینهای گل      به دشت و دمن عقدهای پرن

استاد بهار آنگاه به وصف دلیری نادرشاه می پردازد و می گوید:

ز شاهان جز او کیست کز موزه اش      دمد جو ز ناسودن و تاختن  
نه پهلوی او سیر دیده دواج      نه چشمان او سیر دیده و سن  
به ایران زمین رحمت آور که هست      ز تو زنده چون شیرخوار از لبن

ماندگارترین اثری که ما می شناسیم، طبیعت است. نگاه به طبیعت و یاد از گل و گیاه از نشانه های زیبایی و ماندگاری شعر است. بهار در جای دیگر در وسط یک قصیده اجتماعی سیاسی نیز، نگاه به طبیعت را از یاد نمی برد، می گوید:

نوبهارى ساختم ز اندیشه های تابناک

کاندر آن جز لاله و نسرين و سيسنبر نبود

پروانه بهار، مرغ سحر، چاپ اول، نشر شهاب، تهران، ۱۳۸۲

## درون خانه

شاعر آزادپنجاه ایران، که به گواهی فرزندش از نوکر مآبی می گریخت، ناگزیر غالباً با دشواری مالی روبه رو می شد، به ویژه در ایام زندان، یا تبعید، یا دوران بیماری فرجامی در سوئیس به هر حال، تأمین هزینه های یک خانواده آبرومند، و باغ بزرگ و آمد و رفت رجل سیاسی و شش فرزند کار آسانی نبود.

اما در کنار رنجهای تحمیلی یک جامعه درهم و برهم، شخصیت استوار و مدیریت همسر بهار امور خانواده را به گونه ای می چرخاند. علاوه بر این، گویی خداوند عالم، چند خدمتکار فداکار ایرانی را برای برپا نگهداشتن خاندان بهار مأمور کرده بود.

پروانه بهار می نویسد:

«ننه با ما رفتاری مادرانه داشت، او همیشه سعی می کرد که کارهای خلاف ما بچه ها را کوچک جلوه دهد یا مخفی کند... تمام حقوق ماهانه اش را برای ما بچه ها خرج می کرد. او برای ما مادر دوم بود. آن قدر صمیمی بود که بی پولی فامیل، حبس پدر، تبعید خانواده، هیچ کدام باعث نشدند که ننه ما را به خاطر منفعت خودش رها کند. ننه تا آخر عمر با ما زندگی کرد و چند سال قبل از انقلاب اسلامی فوت کرد.»

کار محافظت باغ و پرورش گل ها زیر نظر بهار، با مشهدی اصغر باغبان بود. مشهدی اصغر شخصی مهربان و صمیمی بود که خیلی از شعرهای شاهنامه را از حفظ داشت و شب ها برای ما داستان های شاهنامه را می خواند یا از جن و پری صحبت می کرد.

مشهدی اصغر نگهدار باغ و خانه ما بود و حتی وقتی ما به اصفهان تبعید شدیم، او بود که از پول ماهیانه خودش برای کبوترهای پدرم دانه می خرید و آنها را برای پدرم نگهداشت «مخصوصاً وقتی که خانواده بهار در تبعید به سر

می برد و ماهانه ای نمی رسید.»

بدیهی است که در تاریخ ادبیات، نامی از ننه و مشهدی اصغر نخواهیم دید. ولی آرامشی که این دو گمنام برای آفرینش شعر بهار در جو خانه به وجود آوردند، از عهده کار خزانه داری دولتی و دوستان با نفوذ بهار بر نمی آمد.

همتای خدمتگزاران با وفای خانواده بهار را در ایران بسیار دیده ام، ولی در زندگانی روزمره خود در آمریکا ندیده ام، یا شاید به علت ساختار زندگانی ماشینی غرب کمتر به آن عوالم توجه می شود. نیکان و پاکان در میان مردم تهیدست جهان فراوان ترند. اگر کسی چشم بینا داشته باشد، همتای ننه و مشهدی اصغر را در سراسر جهان می توان شناسایی کرد به قول سعدی «که بندگان خدا ممکن است در او باش.»

### پروانه بهار در آمریکا

چهارمین فرزند، شاعر بزرگ ما را دست روزگار از تهران آشفته آن زمان ها، به آمریکای نسبتاً منظم می کشاند. او در آمریکا خانواده تشکیل می دهد. دو فرزند به بار می آورد و در دانشگاه درس روزنامه نگاری هم می خواند اما در همه حال ندای رسای آزادیخواهی پدر در گوشش زنگ بیدارباش و هشیارباش می زند.

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| فرسود به تن درشت خفتانم        | در عرصه گیر و دار آزادی      |
| آزادی را به تخت بنشانم         | گفتم که مگر به نیروی قانون   |
| از وصل تو روی برنگردانم        | ای خجسته آزادی               |
| یا آنکه تو را به نزد خود خوانم | باشد که مرا به نزد خود خوانی |

فرزند شاعر آزادیخواه ایران اکنون در کشوری پیشرفته و سرافراز زندگی می کند که می تواند بحق به دستاوردهای خود، مانند لینکلن و

واشنگتن و کنگره و دانشگاه هاروارد و پرینستون و سلاح‌های هسته‌ای بنازد، و زیاد هم می‌نازد.

اما «هیچ قصری بی‌دد و بی‌دام نیست.» شکوه آمریکا هم بی‌گرفتاری نیست. در آمریکای آن زمان، سیاه‌پوستان با سفیدپوستان برابر نبودند. اینان نژاد خود را از آنان برتر می‌شمردند. تفاخر ریشه‌دار سفیدپوستان به سیاهان، سخن بلند فردوسی را که بر زبان شاهزاده اسفندیار می‌راند به یاد من می‌آورد آنجا که گفت:

که دستان بدگوهر از دیو زاد به گیتی فزون زین ندارد نژاد

سیاه‌پوستان حق نداشتند که در جاهای عمومی، بر جای ویژه سفیدپوستان بنشینند. منع قانونی و جریمه و حبس و بند حکمفرما بود.<sup>۱</sup>

باری در همان روزگاران که فرزند جوان بهار در واشنگتن می‌زیست. یک روز می‌شنود که یک سیاه‌پوست بزرگوار آزادیخواه به نام مارتن لوتر کینگ، با فریاد انقلابی می‌گوید که برای رسیدن به آزادی و برابری کامل حقوق سیاهان با سفیدها، روز یکشنبه بیست و یک مارس ۱۹۶۵ (مقارن با نوروز ما)، یک راهپیمایی دادجویانه را از جنوب آمریکا به سوی پایتخت آغاز خواهد کرد. کسی که با فرهنگ والای ایران آشنا باشد، می‌تواند شعر وطنیه بهار را در ذهن بیاورد.

مارتن لوتر کینگ خطیب بلندآوازه و اهل فضل بود، شگفت نیست اگر در ذهن او با مفهوم سخنانی به زبان انگلیسی همتای سخنان شاعر

۱. برخلاف داستان شاهنامه، وقتی رستم به دیدار اسفندیار در خیمه‌سرای شاهی می‌رود، اسفندیار جایگاهی را برای نشستن به او عرضه می‌دارد، رستم آنجای را نمی‌پسندد و می‌گوید، به جایی نشینم که رأی من است. چون اسفندیار پیشترها رستم را از نژاد فرودستان خوانده بود. شاید به این جهت جای نامناسبی را به اشاره به او پیشنهاد کرده بود.

آزادینخواه ایران در خروش بوده باشد:

هرکاو در اضطراب وطن نیست  
کی می خورد غم زن و دختر  
نامرد جای مرد نگیرد  
مرد از عمل شناخته گردد  
نام از حسن نهند چه حاصل  
فرتوت گشت کشور و او را  
ایران کهن شدست سرپای  
عقل کهن به مغز جوان هست  
یا مرگ یا تجدد و اصلاح  
ز اصلاح اگر جوان نشود ملک  
شخصی زعیم و کارگشا، نی  
اخلاق مرد و زن همه فاسد  
در کشور تو اجنبیان را  
بیدادها کنند و کسی را  
در فارس نیست خاک و به تبریز  
کشور تباه گشت و وزیران  
حکام نابکار ز هر سوی  
معزول می شود به فضاحت  
با دشمنان ملک بفرمای  
ور نه نعوذ بالله فردا  
گفتم به طرز گفته مسعود

آشفته و نژند چو من نیست<sup>۱</sup>  
آن را که هیچ دختر و زن نیست  
سنگ سیه چو در عدن نیست  
مردی به شهرت و به سخن نیست  
آن را که خلق و خوی حسن نیست  
بایسته تر ز گور و کفن نیست  
درمانش جز به تازه شدن نیست  
فکر جوان به مغز کهن نیست  
راهی جز این دو پیش وطن نیست  
گر مُرد، جای سوگ و حزن نیست  
مردی دلیر و نیزه فکن نیست  
جز مفسدت بسر و علن نیست  
کاری جز انقلاب و فتن نیست  
یک دم مجال دادزدن نیست  
کز خون به رنگ لعل یمن نیست  
گویی زبانشان به دهن نیست  
غارت کنند و جای سخن نیست  
آن کس که مرد حيله و فن نیست  
کاین باغ جای زاغ و زغن نیست  
این باغ و کاخ و سرو و سمن نیست  
«امروز هیچ خلق چو من نیست»

۱. این قصیده شیوای وطنیه را بهار به اقتضای مسعود سعد سلمان سروده است:

امروز هیچ خلق چو من نیست / جز رنج از این نحیف بدن نیست

بانوی خدمتکار سیاه‌پوست پروانه، روزی می‌گوید که او یک‌سوم حقوق ماهیانه خود را همه ماهه برای کمک به جنبش آزادی سیاه‌پوستان به صندوق کلیسایی می‌سپارد. سخن ستم‌دیده دادخواه در پروانه اثر می‌کند. یاد سخن بلند استاد شیراز به خیر، که در مناظره شمع و پروانه می‌فرماید:

تو را آتش عشق اگر پرسوخت      مرا بین که از پای تا سر بسوخت  
تو بگریزی از پیش یک شعله خام      من استاده‌ام تا بسوزم تمام  
پروانه همان لحظه تصمیم می‌گیرد که با جنبش سیاه‌پوستان آمریکا همگام شود. او به کمک مالی دست می‌برد. می‌نویسد، به یاد پدرم افتادم که همیشه می‌گفت: «در زندگی راه حقیقت را بگیر، ولو این که بازنده باشی، طرف مظلوم را بگیر.» پدرم برای آزادی جنگید به زندان رفت. صدای او به من ندا می‌دهد.

سخنان چند سال پیش پدر در مشرق‌زمین، اکنون فرزندش را در غرب تکان می‌دهد و او را به سوی جنبش آزادیخواهی سیاه‌پوستان می‌راند:

خواه از آدم گیر نورش، خواه از او      خواه از خم گیر می، خواه از کدو  
مولانا

این مورد مرا به یاد ابیات بلندی از داستان پیر چنگی مولانا می‌اندازد. در مکتب شعر عارفانه بلند، شرق و غرب و فارسی و انگلیسی سد راه نیست، خواه از خم گیر می خواه از کدو، ندای آزادی و حیات معنوی را از هر اسرافیل می‌توان شنید و زنده‌تر شد. مفهوم و معنا تکان‌دهنده است، کاربرد لغت فارسی و عربی و انگلیسی برای صاحب‌دلان مطرح نیست.

حین که اسرافیل وقتند اولیا      مرده را زیشان حیات است و نما

جان هریک مرده‌ای از گور تن  
گوید این آوا ز آواها جداست  
مطلق آن آواز خود از شه بود  
خواه از نور پسین بستان تو آن  
چون چراغی نور شمعی را کشید

بر جهد آوازشان اندر کفن  
زنده کردن کار آواز خداست  
گرچه از حلقوم عبدالله بود  
هیچ فرقی نیست، خواه از شمعدان  
هر که دید آن را یقین آن شمع دید  
دفتر اول مثنوی مولانا

کردن به درد و نغمه است به بود اگر

نظمی به کام اندر چون باده لطیف  
پیوند عمر من نشدی نظم به جانم خدای

خطی به دلم اندر چون زلف دل ربای